

چکیده

در این نوشتار، نویسنده سعی کرده است تا توانایی اندیشه اسلامی را در رویارویی با جریان های فکری و موانع موجود حتی نوع مستحدثه آن در قالب مکتب فکری برخاسته از اندیشه های امام جعفر صادق علیه السلام به تصویر بکشد و در این زمینه، به ذکر نمونه هایی از نگرش های امام صادق علیه السلام در عرصه های علمی پرداخته و بر این نکته تأکید می کند که حوزه «معرفت» در اسلام اصیل همساز با فرهنگ امامان علیهم السلام، با تعقل گره خورده است، تا آنجا که استدلال و استقرا، آن هم در سبک تجربی شان، با توجه به سفارش های آن امام به شاگردانش مبنی بر توجه به بُعد تجربی و کاوش علمی مستمر در مسائل گوناگون، بنای بافت فکری و معرفتی آن حضرت است. نگارنده به استناد همین ویژگی مکتب اسلام، برخورد متین و معقول امام علیه السلام نسبت به مخالفان را مورد اشاره قرار داده است و با انتقاد از آن ها که سعی دارند امام صادق علیه السلام را رهبر و شخصیت شیعی محض معرفی کنند و از این طریق، افکار و اندیشه های پربار ایشان را به مکتب «تشییع» محدود سازند، بر شمول مکتب اسلامی برخاسته از نگرش امام صادق علیه السلام نسبت به پیکره دین مبین اسلام تأکید نموده است.

طی سال های نه چندان دور گذشته، بحث و گفت وگو درباره توانایی اندیشه اسلامی در رویارویی با چالش های پیش رو و امکان رهایی یافتن آن از شائبه ها و اشکالات به اوج خود رسیده است و در این سیاق، تعدادی از اندیشمندان عرب و مسلمان سعی در فهم عناصر تشکیل دهنده «عقلانیت عرب» و «عقلانیت اسلام» داشته اند که از جمله آنان، می توان به دکتر محمد عابد الجابری و دکتر محمد ارکون و دکتر عبدالرحمن الطویری و دیگران اشاره کرد.

در واقع، بحث از «عقل»، چیزی جز گفت وگو درباره توانایی انسان بر درک واقعیت اشیا و قدرت وی در تعیین چهارچوب فکری خاص برای خود در هر یک از موضوعات نیست. از جمله مفاهیم مرتبط با مفهوم «عقل» را می توان مفهوم عقلانیت دانست که منظور از آن توانایی انسان بر مرزبندی ساختار فکری و شیوه عمل خود در برابر رویدادهای اجتماعی و فکری زندگی خود و قضایای فراروی در حوزه علوم تطبیقی است؛ چرا که انسان غایت انسانیت خود را با تحکیم نظام عقلی مبتنی بر مجموعه ای از مبادی و مسلمات و اصول اولیه همساز با عقل سلیم تحقق می بخشد که البته این مبادی نسبت به جزئیات و دو عنصر زمان و مکان از نوعی امتیاز و تفوق برخوردارند. (ر. ک: الطویری، 1992)

با مراجعه به قرآن کریم، ملاحظه می شود که در بسیاری از آیات، صیغه های مشتق یا مترادف با واژه «عقل» به کار رفته اند؛ از جمله: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (بقره: 242) و «وَالنَّجْمُ مَسْحَرَاتٌ بَأْمَرِهِ إِنَّ فِي

ذَلِكْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. « (نحل: 12) از این رو، مفهوم «عقل» و رابطه آن با شریعت همواره مورد بحث و کنکاش علمای اسلام بوده است و به گفت وگو پیرامون موضوعاتی پرداخته اند که پرسش های مهم و جالبی را سبب شده اند؛ همچون: آیا اساس و پایه ایمان، شرع است یا عقل؟ و این بدان دلیل است که ما می بینیم بسیاری از امور شرعی از طریق حجت و برهان قابل اثبات نیست و از این رو، اشکالی که در این میان مطرح می باشد آن است که: آیا حجت و حاکمیت، از آن شرع است یا عقل؟

رابطه بین شرع و عقل مسئله ای است که به حوزه معرفت مربوط می باشد؛ چرا که معرفت پیوند دهنده انسان با جهان اطراف است و اگر معرفت نبود انسان بسان موجودات غیر ذوی العقول، اسیر لذات و غرایز خود می گشت؛ زیرا عقل بشر در سایه معرفت، قادر به درک طبیعت اطراف خود گردیده و پرسش هایی درباره امور ماورای طبیعی برایش مطرح می شوند. بر این اساس، فلاسفه با یاری جستن از نظریه «معرفت» سعی در ارائه تعریفی از برخی واسطه ها داشته اند که انسان را مسلح به دانش و معرفت کرده و در کنار آن نیز به تبیین ماهیت مجراهای ارتباطی بشر با جهان اطراف پرداخته اند.

فلاسفه، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، بر این نکته متفق القول اند که بافت معرفتی بر دو نوع اساسی از جریان عقل گرایی بشر مبتنی می باشد: استدلال و استقرا؛ بدین گونه که «استدلال» انسان را قادر بر استنباط نتایج عقلی با اتکا به یک سلسله مقدمات نظری شناخته شده و مورد قبول می سازد، اما «استقرا» او را بر دست یابی به نتایج عقلی به واسطه بررسی تجربی مبتنی بر حواس پنج گانه جزئیات توانایی می بخشد.

قدمای فلاسفه بر این باور بودند که با وجود کمترین احتمال خطای مقدمات منتهی شده به استنباط نتیجه نهایی، اعتقادی که انسان از این طریق نسبت به اشیا پیدا کرده است هیچ گاه نمی تواند به حدّ یقین مطلق و صددرصد برسد و اتفاقاً از این روست که می بینیم شک را به عنوان مشوّق اصلی در جهت افزایش افق معرفت بشر دانسته اند. در واقع، فلاسفه همواره درصدد بودند که به دانش و معرفت اصلی، که نیازمند هیچ گونه دلیل و استدلال نباشد و هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه نیابد دست یابند تا از این طریق، به علم یقینی، که بتواند مبنای شکل گیری سایر علوم و معارف باشد، برسند. همین امر در فرمایش امام صادق علیه السلام تجلّی یافته است که می فرماید: «أَمَّا إِذَا خَرَجْتَ مِنَ الْأَفْكَارِ إِلَى مَنْزِلَةِ الشَّكِّ فَأَنْتَ أَرْجُو أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الْمَعْرِفَةِ»؛ هر گاه از دایره افکار خود به منزلگاه شک رسیدی، امید آن است که به دانش و معرفت دست یابی.

بدون شک، نفوذ افکار و اندیشه های تشکیک آمیز در بین مسلمانان، که در پی ترجمه کتب یونانی هم زمان با امامت امام صادق علیه السلام صورت گرفت، تأثیر سرنوشت سازی در سوق دادن پیشگامان اندیشه اسلامی به منظور رویارویی با سیل عظیم اشکالات مطرح در میدان و حوزه فکر و اندیشه داشته است. اتفاقاً اوضاع سیاسی آن روز نیز امام صادق علیه السلام را یاری دادند که به تعبیر یکی از نویسندگان به نام اسد حیدر (1969)، «دوران امام بین فرتوتی و اضمحلال حکومت امویان و شکل گیری دولت عباسیان واقع شده بود و فرصتی کافی برای اشاعه و نشر علوم و معارف و احکام شرع و تعالیم نبوی برای امام صادق علیه السلام فراهم نمود.»

امام علیه السلام مابین ولادت خود به سال 702 تا وفات در سال 765 م، معاصر پنج تن از خلفای اموی و دو تن از خلفای بنی عباس بود و همین اوضاع و شرایط حاکم سبب شهرت و آوازه امام علیه السلام در آن دوران گردید، به گونه ای که از ویژگی های مکتب رو به گسترش ایشان، که دارای چهار هزار شاگرد بود و همگی از علما و دانشمندان بودند، می توان به آزادی بیان و نقض و ابرام در سایر حوزه های دینی و علوم طبیعی اشاره نمود. در همان زمان که اندیشه یونان بر اتکا به علوم نظری و مسلمات و روش استدلال تأکید داشت، امام صادق علیه

السلام کاوش های خود را در قالب روش تجربی انجام می داد و قرآن را، که بر حجّیت محسوسات متجلی در واقعیت موجود تأکید دارد و ما را به ردّ مسلمات و امور شایع تشویق می نماید، تنها اتّکای خود در این باره قرار داد. به همین دلیل است که دانشگاه امام صادق علیه السلام در مدینه منوره مملوّ از دانشمندان و اهل تخصص در تمامی زمینه های پیشرفته علمی آن روز بوده که شیمی و طب و جغرافیا و فلاسفه و نیز علوم دینی، همچون علم الحدیث و فقه نمونه هایی از آن ها می باشند.

از این رو، امام علیه السلام همواره می فرمود: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِخَوْضِ الْمُهْجِ وَ شَقِّ اللَّجَجِ»؛ دانش بجوید، حتی اگر مستلزم آن گردد که در خون خود بغلتید یا امواج کوه پیکر دریاها را پشت سر بگذارید. و نیز به شاگردان خود توصیه می فرمود: «اُكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لِاتَّحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا»؛ علم و دانش (یا به اصطلاح، آموخته های خود) را به رشته تحریر درآورید که تنها در این صورت قادر به حفظ آن خواهید بود. (ر. ک: سلیمان کنانی، 1991) این گونه تأکید امام علیه السلام بر بُعد تجربی و کاوش علمی مداوم و مستمرّ، شاگردان ایشان را به فراگیری اندیشه مکتب یونان آن هم بدون خلل وارد شدن به محورها و مرتکبات فکر و اندیشه اسلامی قادر ساخت. از این رو، امام علیه السلام موضوعاتی همچون جبر و اختیار و قضا و قدر را بدون هیچ گونه جمود و تحجّری مورد بحث و گفت و گو قرار می داد، به گونه ای که همچنان الگویی بی نظیر برای کسانی مانده است که خواهان رهایی از جمود و تحجّر فکری هستند.

بدین روی، ملاحظه می شود که ایشان علیه السلام وقتی در برابر زناده ملحد قرار می گرفتند با حوصله و خون سردی کامل، با آنان به بحث و گفت و گو می نشستند و آن گاه که یکی از آنان سؤال می کرد که «چگونه مردم خدایی را که ندیده اند می پرستند»، امام علیه السلام نه تنها از این گونه سؤال به خشم نمی آمد، بلکه در پاسخ چنین می فرمود: «دل ها او را به نور ایمان دیده اند و خردها به آگاهی و هوش خود آنچنان او را درک کرده اند که گویی او را دیده اند و دیده ها با مشاهده نظم و إتقان حاکم بر هستی و آیات و فرستادگان او و کتب و محکّمات آن ها، او را مشاهده کرده اند، ولی دانشمندان را دیدن عظمت او بس است.» (ر. ک: الجندی، 1977)

به همین دلیل، امام علیه السلام می فرمود: «دانش بجوید؛ چرا که آن، حلقه اتصال شما به خداوند است.» (3) و آنّگی با این گفتار خود که «حسن ذات همان عدل است؛ زیرا عدل علّت هر حسنی است، و قبح ذات همان ظلم است؛ زیرا ظلم علت هر قبیح و زشتی است»، (4) مکتب نظری عقلی را پایه گذاری نمود، و آن گاه که امام علیه السلام ظلم و جور را ریشه هرگونه بدی، و عدل را ریشه هرگونه خیر و نیکی معرفی می نماید، ژرف نگری ایشان در عرصه های فکری و سیاسی هویدا می شود.

مضافاً اینکه امام صادق علیه السلام در برابر اصل فقهی «قیاس»، موضع کاملاً مخالف از خود نشان می داد؛ چرا که آن را موجب محدودیت سبک و روشی می دانست که در عرصه فکر و اندیشه برای شاگردان خود ارائه کرده بود؛ زیرا ابوحنیفه «قیاس» را در ردیف سایر منابع قانون گذاری در اسلام قرار داده بود و به استناد قیاس حالتی به حالت دیگر (فرع به اصل)، به استنباط احکام شرعی می پرداخت.

البته ما معتقدیم که اگر قیاس، منصوص العلّه باشد حجّت است، اما بحث ما در مورد قیاس مستنبط العلّه است که آن را باید مشتبه العلّه نامید و به شدت آن را رد می کنیم. به عبارت دیگر، قیاس احکام با یکدیگر بدون توجه به علت حکم، امری مردود است؛ مثلاً، علت حرمت خمر، مست آور بودن آن است. به همین دلیل، هر مست کننده ای حرام است، در حالی که قیاس صوری ممکن است به تحریم هر چیزی که شبیه خمر باشد اگرچه مست کننده نباشد منجر گردد؛ همچنان که ممکن است مست کنندگی را به خاطر عدم شباهت با خمر مذکور در

قرآن و سنت، حلال سازد. به نظر می رسد بهترین واکنش صورت گرفته در مخالفت با روش قیاس همان باشد که جابر بن حیان، از شاگردان امام صادق علیه السلام، که به پدر شیمی ملقب و دارنده نخستین آزمایشگاه شیمی در تاریخ بشریت است، ابراز داشته؛ چرا که قیاس شباهت کاملی با دلالت «مجانست» و «جریان عادت» دارد که جابر بن حیان این شباهت را چنین ترسیم می کند: «از جمله دلالت های مجانست، همان دلالت قیاس است؛ مثل اینکه جزئی از یک شیء را به هدف آشنایی با کل آن شیء، به کسی نشان دهند، که چنین استدلالی ظنی و غیریقینی است؛ زیرا وجود یک جزء به عنوان نمونه نمی تواند همجنس خود را، که ماهیتا مساوی آن باشد، ایجاد و اثبات کند.» و آن گاه که به جریان عادت اشاره می کند، می فرماید: «و همچنین است دلالت جریان عادت؛ زیرا نه می تواند ضرورتا منجر به علم یقینی شود و نه می تواند برهانی محکم و قاطع باشد، بلکه نهایت چیزی که عاید کاوشگر و محقق می کند متقاعد شدن او در حد اثبات اولویت است. بنابراین، در اینجا با یک علم یقینی واجب الاتّباع مواجه نیستیم.» با توجه به این چنین اسنادی از جانب امام صادق علیه السلام، ایشان به شاگردان خود شیوه عمل به دلیل استقرائی برای تحصیل معرفت در هر دو بعد انسانیت و نظام هستی را آموزش می دهد و قرآن را به عنوان منبع الهی معرفت دینی معرفی می نماید، که این اخیر به نوبه خود، جهت دهنده معرفت بشری است، نه اینکه جایگزین آن باشد.

از این رو، جابر بن حیان درباره امام صادق علیه السلام اظهار داشت: «به سرورم قسم! اگر تعالیم و ارشادات سرورم صلوات الله علیه نبود هرگز به حرفی از حروف دانش که هم اکنون دارم، نمی رسیدم.» وانگهی با الهام گیری از تعالیم امام صادق علیه السلام می گوید: «ابتدا خود را یکباره به زحمت انداز و به تحصیل علم مشغول شو و آن را تکامل ببخش؛ چرا که در مراحل اولیه، ممکن است بدانچه دنبال آن هستی دست نیابی، بلکه در مراحل بعدی به آن نایل می شوی.» و در جای دیگر می گوید: «دانشمند واقعی کسی است که ورزیده و صاحب تجربه باشد و هر کسی ورزیده نباشد، دانشمند نیست، و شما را باد به کسب تجربه در تمام حرف؛ زیرا محقق کسی است که زبردست، ورزیده و کارآمد باشد، اما شخص بی تجربه و فاقد ورزیدگی، همیشه شکست پذیر است.» همچنین اضافه می نماید: «با جارحه دست و قوه مدرکه خود به آن رسیدم و آن قدر آن را مورد آزمون و خطا قرار دادم تا به نتیجه مطلوب رسیدم، و آن قدر آن را آزمودم تا کذب و بطلان آن ثابت شد.»

افق های روشنی که در فکر و اندیشه امام صادق علیه السلام به چشم می خورند ادعای دکتر محمد عابد جابری را، که در کتاب بافت عقل عرب آورده است، باطل می سازند؛ او تصریح می کند: «من بر این باورم که فرهنگ عربی همچنان ایستا و فاقد پویایی است؛ در نتیجه، هیچ گاه همگام با زمان به پیش نمی رود. دلیل این مدّعی ما آن است که تفکر شیعی در علم فقه و سیاست و کلام، در سایه تعالیم امام جعفر صادق علیه السلام به تکامل رسید (و پس از آن همچنان مبتنی بر این تعالیم، ثابت و بی حرکت ماند.)»

ولی ما اندیشه و مکتب امام صادق علیه السلام را صرفا یک مکتب شیعی نمی دانیم، بلکه یک مکتب اسلامی شاملی است که توانست با زمینه های گوناگون علمی، همچون شیمی، ریاضیات، علم فلک و جغرافی همساز شود و به همین دلیل است که اندیشمندان بزرگ، پیش گامی این مکتب را در این حوزه ها، همراه با افق های گسترده مورد تصدیق قرار داده اند. حقیقت آن است که امام صادق علیه السلام یک رهبر اسلامی به تمام معنای کلمه بود که به تعامل با سایر مسلمانان اعتقاد داشت و افق های جدیدی با الهام از دستاوردهای تمدن بشری آن روز در عرصه علم و دانش گشود و سعی در پیشبرد آن در جهت تحوّل و دگرگونی مستمر و کاوشی مبتنی بر سبک تجربی استقرائی و برگرفته از وحی قرآن کریم داشت.

منابع و مآخذ

1. اسد حيدر، الامام الصادق و المذاهب الاسلاميه، دارالكتب العربى، 1969؛
2. المستشار: عبدالحليم الجندى، الامام الصادق عليه السلام، المجلس الاعلى للشؤون الاسلامية، 1977؛
3. دكتور محمد شريف، «دعوة الى تدقيق العلاقة بين العقل و الايمان»، روزنامه الزمان، 10/11/1999؛
4. سليمان كنانى، «الجانب الاجتماعى والسياسى فى شخصية الامام الصادق عليه السلام»، همایش بين المللى امام صادق عليه السلام، دمشق، 26/9/1991؛
5. عبدالرحيم الطويرى، العقل العربى و اعادة التشكيل، وزارت اوقاف و امور خيريه، قطر، 1993؛
6. طرار حمادة، «نقد الجابرى للعقل العربى و سمعة الابستمولوجيا» المنهاج، ش 1، 1996؛
7. محمّد عابد الجابرى، تكوين العقل العربى، مركز دراسات الوحدة العربية، 1988؛
8. زهير غزّاوى، «التيار العلمانى العربى و دراسة فكر الامام الصادق عليه السلام»، المنهاج، ش 7، 1997.

پى نوشت ها :

1. محقق و پژوهشگر بحرینى.
2. دانشجوى دكترای حقوق اسلامى دانشگاه امام صادق عليه السلام.
3. «اطلبوا العلمَ فَإِنَّه السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ.»
4. الحسن الجوهر هو العدل، لأنه علّة كل حسن، والجور هو القبح لأنه علّة كل قبح.